

فصلنامه مطالعات

دوره اول / شماره ۸ / پاییز ۱۳۹۰ / صص ۱۰۱ - ۱۲۶

نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متّحده؛ از اسطوره تا واقعیت

مهدی آهوئی *

استادیار گروه مطالعات آمریکا، دانشگاه تهران

چکیده

روابط ایالات متّحده آمریکا و رژیم صهیونیستی اسرائیل از مستحکم‌ترین روابط میان دو کشور در دوره معاصر است. آمریکا بنا به مجموعه‌ای از دلایل سیاسی، استراتژیک و فرهنگی، از رژیم صهیونیستی حمایت می‌کند. از سوی دیگر، نقش لابی قدرتمند و بانفوذ اسرائیل در آمریکا نیز یکی از عوامل مهم نزدیکی دو کشور در چند دهه گذشته بوده است.

* (نویسنده مسئول): ahouie@ut.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۴/۳

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۲/۱۰

لابی اسرائیل از راه‌های گوناگون (اعم از حمایت‌های مالی از نامزدهای انتخابات کنگره و ریاست جمهوری، فشارهای تبلیغاتی در رسانه‌ها و نیز اعمال نفوذ در محافل علمی و پژوهشی) در پی هدایت افکار عمومی و نیز دستگاه سیاست‌گذاری آمریکا به سمت حمایت از اسرائیل است. با این حال، بحث درباره اینکه آیا حمایت کنونی آمریکا از اسرائیل بیشتر معلول نقش استراتژیک آن رژیم برای پیشبرد منافع آمریکا در خاور میانه است یا ناشی از اعمال نفوذ و فشار لابی صهیونیستی در آمریکا، همواره در میان پژوهشگران امور سیاسی وجود داشته است.

این مقاله، ضمن مروری کلی بر دیدگاه‌های مختلف در این باره، نتیجه می‌گیرد: نزدیکی روابط آمریکا و اسرائیل، در حال حاضر برآمده از هر دو عامل پیش‌گفته و نه صرفاً یکی از آنهاست.

واژگان کلیدی: روابط آمریکا و اسرائیل، سیاست خارجی آمریکا، لابی صهیونیستی.

درآمد

بحث درباره میزان نقش لابی صهیونیستی در جهت‌دهی به سیاست خارجی آمریکا هیچ‌گاه به نتیجه واحدی نرسیده است. سال‌هاست منتقدان و صاحب‌نظران داخل و خارج از آمریکا در این باره گفته و نوشته‌اند؛ اما به تعداد همین افراد نیز طیف گسترده‌ای از نظرات متفاوت (و گاهی هم متضاد) درباره نقش این لابی و گستره نفوذ آن به وجود آمده است.

کمبود اطلاعات دقیق و ترس از عواقب احتمالی، باعث شده است، دست‌کم در داخل آمریکا، بسیاری از افراد در این باره سکوت کنند. به این ترتیب، لابی صهیونیستی، خود را به منزله واقعیتهای جامعه آمریکایی و نظام سیاست‌گذاری آن تحمیل می‌کند؛ در حالی که گستره نفوذ و میزان قدرت آن در هاله‌ای از ابهام و به‌شکلی رمزآلود باقی مانده است.

سه سال پیش، جان مرشایمر^۱، استاد برجسته دانشگاه شیکاگو، و همکار او در دانشگاه هاروارد، استفن والت^۲، یکی از بی سابقه ترین انتقادها را از نقش و عملکرد لابی صهیونیستی در سیاست خارجی آمریکا مطرح کردند. پس از آن، در درون محافل علمی و سیاسی آمریکا، حجم عظیمی از گفتمان انتقادی در موافقت یا مخالفت با آرای این دو نفر پدید آمد.

مرشایمر و والت - که از نظر اندیشه سیاسی، به جناح موسوم به راست‌گرای محافل آکادمیک تعلق دارند - به‌طور بی سابقه‌ای لابی صهیونیستی را عامل اصلی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی آمریکا، به‌ویژه در خاورمیانه معرفی کرده، مدعی شدند در بسیاری از مواقع، هدف‌ها و خواسته‌های لابی صهیونیستی با منافع ملی ایالات متحده مغایرت داشته است. در مقابل، طیفی از صاحب‌نظران چپ‌گرا - که مشهورترین آن‌ها نوآم چامسکی^۳، استاد برجسته و معروف دانشگاه ام. آی. تی و از منتقدان جدی سیاست خارجی آمریکا است - برخلاف انتظار، با نظرهای مرشایمر مخالفت کرده، او را به بزرگ‌نمایی نقش لابی صهیونیستی متهم کردند.

تأمل در مجموعه بحث‌هایی که در سال‌های اخیر در محافل علمی و دانشگاهی جریان داشته است، می‌تواند میزان نقش لابی صهیونیستی در سیاست خارجی آمریکا را روشن‌تر کرده، بسیاری از ابعاد آشکار و پنهان آن را تبیین نماید. به همین منظور، مقاله پیش رو بر آن است ضمن مروری گذرا بر این مباحث، دیدگاه‌هایی را که هریک از اطراف این بحث‌ها مطرح کرده‌اند، نقد کند و در پایان، نتیجه‌گیری خود را در این‌باره ارائه دهد.

سؤال اصلی این مقاله آن است که آیا روابط خاص و بسیار نزدیک ایالات متحده با اسرائیل، برخاسته از اهمیت استراتژیک رژیم صهیونیستی در تأمین منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه است، یا از فشار و نفوذ لابی صهیونیستی در درون آمریکا نشأت

1. John Mearsheimer
2. Stephen Walt
3. Noam Chomsky

می‌یابد. به عبارت دیگر، آیا روابط ویژه و منحصر به فرد آمریکا و اسرائیل، با توجه به عوامل و واقعیت‌های بیرونی در عرصه روابط بین‌الملل قابل درک است یا پدیده‌ای برآمده از جریان‌ها و سیاست‌های داخلی آمریکاست.

در پاسخ به چنین سؤالی، فرضیه این پژوهش این است که احتمالاً هم عوامل بیرونی و هم عوامل داخلی در شکل‌دهی به روابط کنونی آمریکا و اسرائیل نقش داشته‌اند و نمی‌توان نقش یکی را برتر از دیگری دانست. یعنی اگر رژیم صهیونیستی با مختصات کنونی‌اش، در منطقه خاورمیانه وجود نمی‌داشت، لابی اسرائیل نیز در درون نظام سیاست‌گذاری آمریکا، از چنین قدرت نفوذ گسترده‌ای برخوردار نمی‌شد. از سوی دیگر، اگر لابی قدرتمند صهیونیستی در آمریکا وجود نداشت، احتمالاً روابط آمریکا و اسرائیل تا این حد به هم نزدیک نبود. بنابراین، میان نزدیکی آمریکا و اسرائیل در عرصه بین‌المللی و قدرتمندی لابی صهیونیستی در درون ایالات متحده، می‌توان رابطه دوسویه مستقیمی تصور کرد.

با وجود اهمیت آشکار این موضوع، متأسفانه آثار قابل توجهی در این زمینه به زبان فارسی تألیف نشده است. آثار اندک موجود نیز ترجمه‌ای از مطالعه‌هایی است که پژوهشگران خارجی در این حوزه انجام داده‌اند.

در میان آثاری که درباره لابی اسرائیل در آمریکا به زبان فارسی ترجمه شده‌اند، باید از کتاب گروه فشار اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا نام برد. مترجم این کتاب - که در سال ۱۳۸۷ منتشر شده و در این مقاله به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت - رضا کامشاد است و نویسندگان آن: جان مرشایمر و استفن والت.

از میان آثار دیگر نیز می‌توان به کتاب ایالات متحده و اسرائیل، نوشته دیوید شون بام و ترجمه محمدرضا ملکی اشاره کرد. البته در این کتاب قطور، به جایگاه لابی صهیونیستی در سیاست‌گذاری خارجی آمریکا به‌طور مختصر و در موارد انگشت‌شماری اشاره شده است؛ یکی از این اشاره‌ها، مطالبی است که خود مترجم در مقدمه‌اش بر کتاب نوشته است (شون بام، ۱۳۸۱، ص. نه).

در کتاب فریب‌های عمدی، نوشته پل فیندلی و ترجمه محمدحسین آهووی نیز یک فصل به تأثیر لابی صهیونیستی بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه اختصاص یافته است. مطالب این فصل، دربردارنده اطلاعات جالب توجهی است (فیندلی، ۱۳۷۸، ص.ص. ۱۱۷ - ۱۰۰)؛ اما از چرایی و ابعاد نفوذ لابی اسرائیل در آمریکا، تحلیل جامع و دقیقی در اختیار خواننده ایرانی قرار نمی‌دهد. همچنین می‌توان به مقاله پیروز اسدی در کتاب آمریکا (ویژه روابط آمریکا - اسرائیل) اشاره کرد. نویسنده در این کتاب، در فصل مستقلی جایگاه لابی یهود در سیاست خارجی ایالات متحده را بررسی کرده است (اسدی، ۱۳۸۱، ص.ص. ۲۰۰ - ۱۸۱). البته بنا به تصریح نویسنده، این فصل نیز ترجمه و تصنیفی از سه مقاله به زبان انگلیسی است.

در مجموع، درباره نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا آثار تألیف‌شده چشمگیری به زبان فارسی در دست نیست. به همین دلیل، برای انجام مطالعه و پژوهش‌های بیشتر و جامع‌تر در این باره، زمینه‌های فراوانی وجود دارد. به‌ویژه آنکه تأکید بیشتر آثار ترجمه‌شده نیز فقط بر قدرتمند بودن لابی صهیونیستی و تأثیرگذاری آن بر سیاست خارجی ایالات متحده بوده؛ اما از نقاط ضعف لابی یا حوزه‌هایی که لابی اسرائیل در آن‌ها توفیقی نداشته، غفلت شده است.

از این رو، مقاله حاضر می‌کوشد با رویکردی انتقادی، نقاط ضعف و قوت لابی اسرائیل را در کنار هم بسنجد و نظرهای موافقان و مخالفان تأثیرگذاری بدون قید و شرط لابی صهیونیستی در سیاست خارجی آمریکا را بررسی کند. در میان آثاری که درباره این موضوع به زبان فارسی نوشته شده است، چنین رویکردی امری تازه و بدیع محسوب می‌شود.

در بخش‌های بعدی این مقاله، ابتدا روند شکل‌گیری روابط نزدیک میان ایالات متحده و رژیم اسرائیل را مرور می‌کنیم؛ سپس به نقش و جایگاه لابی در فرآیند سیاست‌گذاری آمریکا اشاره کرده، سرانجام به موضوع اصلی این مقاله که میزان اثرگذاری لابی اسرائیل بر سیاست خارجی آمریکا (از نظر منتقدان و صاحب‌نظران

آمریکایی) است، خواهیم پرداخت. در آخر نیز نتیجه‌گیری خود را از مجموع بحث‌ها ارائه خواهیم کرد.

مروری بر تاریخچه روابط استراتژیک امریکا و اسرائیل

در بیان اهمیت اسرائیل برای آمریکا، همین بس که ایالات متحده اولین کشوری بود که تنها یازده دقیقه پس از انتشار اعلامیه تشکیل دولت اسرائیل در ۱۴ می ۱۹۴۸ آن را به رسمیت شناخت. با این حال، کمک آمریکا به اسرائیل در طول اولین دهه تأسیس آن کشور، بسیار اندک بود و کمک‌های نظامی را شامل نمی‌شد.

از دوره جان اف. کندی، روابط آمریکا و اسرائیل توسعه یافت و فروش اسلحه به اسرائیل آغاز شد. کندی روابط آمریکا و اسرائیل را (از نظر عمیق بودن) به روابط آمریکا و بریتانیا تشبیه کرد. او در عین حال، در مواقع مختلف به مقامات اسرائیل گوشزد می‌کرد که روابط آمریکا و اسرائیل باید مانند جاده دوطرفه‌ای باشد که هر دو کشور از آن سود ببرند و اسرائیل باید توصیه‌های آمریکا را درباره تعدیل سیاست‌های خود در برابر اعراب بپذیرد (Little, 2003, p. 96).

پس از کندی، جانسون حمایت‌های مالی و نظامی از اسرائیل را به‌نحو قابل توجهی افزایش داد و حتی به‌طور غیرمستقیم موافقت خود را نسبت به اتمی شدن اسرائیل اعلام کرد (Ball, 1992, pp. 52, 65-66).

اما حمایت جدی و همه‌جانبه آمریکا از اسرائیل - که با فروش گسترده سلاح و کمک‌های چندمیلیارد دلاری سالانه آغاز شد - به دوره نیکسون از حزب جمهوری‌خواه برمی‌گردد؛ یعنی دوره رئیس‌جمهوری که بدون حمایت یهودیان بر سر کار آمده بود و (مانند هر جمهوری‌خواه دیگری) انتظار حمایت سیاسی و کمک انتخاباتی از یهودیان نداشت (Ibid, p. 67). نیکسون می‌کوشید روابط آمریکا و اسرائیل را در قالب منافع ملی آمریکا و نه صرفاً متأثر از فشار لابی اسرائیل در آمریکا شکل

دهد (Little, 2003, p. 105). او در سال‌های بعد، قانع شد که در دوران جنگ سرد، اسرائیل دارایی استراتژیک و شریک قابل اعتمادی برای آمریکا است. برخی از تحلیل‌گران به‌طور مشخص به وقایع جنگ اکتبر ۱۹۷۳ اشاره می‌کنند و معتقدند حمایت نیکسون از اسرائیل در آن واقعه، پیش از آنکه معلول فشار لابی اسرائیل باشد، نتیجه ملاحظات ژئوپولتیکی دولت نیکسون در منطقه خاور میانه بود؛ ملاحظاتی که بر اساس آن، حمایت از اسرائیل برای حفظ منافع آمریکا در منطقه ضروری بود (Ibid, p. 107).

به این ترتیب، نیکسون اولین رئیس‌جمهوری بود که در ارتباط با اعراب و اسرائیل، تلاش برای حفظ توازن را کنار گذاشت و برای اولین بار، اسرائیل را دارایی استراتژیک آمریکا در دوره جنگ سرد توصیف کرد.

در دوره جانسون او، جرال فورد، آمریکا در مقام بزرگ‌ترین تأمین‌کننده سلاح برای اسرائیل، جای فرانسه را گرفت. کمک آمریکا به اسرائیل به سرعت افزایش یافت و از ۳۰۰ میلیون دلار به بیش از دو میلیارد دلار در سال رسید. به این ترتیب، اسرائیل به بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک از آمریکا تبدیل شد (Ball, 2003, pp. 82-83).

در دوره نیکسون و فورد، چنین تحولاتی رابطه با اسرائیل را به موضوع مهمی در واشنگتن تبدیل کرد. در نتیجه، حامیان آمریکایی اسرائیل به بازیگران مهمی در پایتخت آمریکا تبدیل شدند و برای توسعه فعالیت‌های خود، امکانات بیشتری به دست آوردند. به عبارت دیگر، یکی از فرضیه‌های مطرح‌شده این است که تحول در سیاست خاورمیانه‌ای نیکسون، زمینه‌ساز افزایش قدرت لابی یهود شد و نه به‌عکس. براساس این فرض، آمریکا در دوره نیکسون، بنا بر ملاحظات خاص خود در دوره جنگ سرد و الزامات ناشی از رقابت دو اردوگاه رقیب، به اسرائیل متمایل شد و در این ارتباط، لابی یهود تنها نقش کمکی و فرعی ایفا کرد.

پس از پیروزی سریع اسرائیل بر ارتش‌های کشورهای عربی - که در آن، وضعیت ارتش اسرائیل در مقایسه با مجموع ارتش‌های کشورهای عربی به‌نمایش گذاشته شد -

کمک‌های آمریکا به آن کشور به میزان ۴۵۰ درصد افزایش یافت. به‌ظاهر، بخشی از این افزایش به‌دلیل آمادگی اسرائیل برای دادن نمونه‌هایی از سلاح‌های روسی غنیمت‌گرفته‌شده از اعراب به آمریکا بود. پس از جنگ داخلی اردن در سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۰ - که در طول آن قابلیت اسرائیل برای جلوگیری از رشد جنبش‌های انقلابی به‌نمایش گذاشته شد - کمک‌های آمریکا به اسرائیل هفت‌برابر شد. پس از جنگ ۱۹۷۳ - که آمریکا بی‌سابقه‌ترین پل هوایی را برای کمک‌رسانی به اسرائیل برپا کرد - کمک‌های آمریکا به اسرائیل ۸۰۰ درصد افزایش یافت. این کمک‌ها به‌موازات فروش گسترده تسلیحات به شاه ایران، پس از خروج انگلیس از شرق سوئز روی داد. پس از سقوط شاه و انعقاد کمپ دیوید، کمک‌ها به اسرائیل چهاربرابر شد. پیامد حمله اسرائیل به لبنان و امضای یادداشت تفاهم میان دو کشور (درباره همکاری‌های استراتژیک در سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴) و حمله عراق به کویت، افزایش بیشتر این کمک‌ها بود (Zunes, 1996, p. 90).

بی‌تردید، حفظ امنیت اسرائیل هرگز نمی‌توانست تنها هدف روابط ویژه میان آمریکا و اسرائیل باشد؛ چراکه در غیر این صورت، آمریکا می‌توانست به تلاش برای حفظ توازن نظامی و استراتژیک میان اسرائیل و مجموعه کشورهای عربی بسنده کند؛ در حالی که دولت‌های مختلف در آمریکا (از هر دو حزب) همواره اتفاق نظر داشته‌اند که کیفیت فناوری نظامی اسرائیل باید نسبت به کشورهای عربی برتری داشته باشد. و رای امنیت اسرائیل، باید علت مهم‌تر حمایت‌های همه‌جانبه آمریکا از اسرائیل را در نقشی که اسرائیل همواره برای آمریکا در منطقه ایفا کرده است، جستجو کرد. اسرائیل در طول دهه‌های گذشته توانست با موفقیت مانع پیروزی نهضت‌های رادیکال و ناسیونالیست عرب در کشورهای لبنان، اردن، فلسطین و یمن شود و سوریه را - که همواره متحد شوروی بود - مهار کند. نیروی هوایی اسرائیل در منطقه برتری کامل داشته، جنگ‌های پیاپی اعراب و اسرائیل برای آزمودن سلاح‌های آمریکا (به‌ویژه در تقابل با سلاح‌های روسی) عرصه مناسبی به‌شمار می‌رفته است.

در دوران جنگ سرد، ارتش اسرائیل، به‌منزله ارتش باثبات در منطقه، برای آمریکا مطرح بود و پیوسته کمک به آن را در دستور کار قرار می‌داد. از سوی دیگر، با توجه به نیازهای سران دولت‌های محافظه‌کار عربی به آمریکا و واهمه آن‌ها نسبت به نیروهای رادیکال درون جامعه خود و حامی بالقوه خارجی آن‌ها (یعنی بلوک شرق و در مرحله بعد، بنیادگرایان اسلامی)، فرض بر این بود که رژیم‌های عربی نیز نسبت به سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا و همراهی با آن، چاره‌ای جز تمکین ندارند.

در عین حال، در جریان و پس از جنگ کویت، برای برقراری نوعی همکاری استراتژیک با کشورهای عربی منطقه خلیج فارس، تلاش‌هایی شکل گرفت. این تلاش‌ها شامل فروش اسلحه، همکاری‌های نظامی، ایجاد پایگاه و... بود؛ اما به‌زودی آشکار شد این کشورها به‌علت ضعف‌های ساختاری نظام‌های سلطنتی در آن‌ها، بی‌اعتمادی‌شان نسبت به نیت آمریکا، نداشتن مزیت‌های اسرائیل در زمینه داشتن نیروی نظامی تعلیم‌دیده، پیشرفت تکنولوژیک، توانایی بسیج نیروهای انسانی و مادی و... نمی‌توانند در کمک به حفظ منافع منطقه‌ای آمریکا، جایگزینی برای اسرائیل باشند. به این ترتیب، خاتمه جنگ سرد موجب پایان یافتن اهمیت استراتژیک اسرائیل برای منافع آمریکا در خاورمیانه نشد؛ چراکه آمریکا همواره به همان اندازه، نگران حرکات ناسیونالیستی در کشورهای عربی و (در سال‌های اخیر) بنیادگرایی اسلامی بوده است؛ اسرائیل نیز کوشیده در به‌اصطلاح «جنگ علیه تروریسم»، خود را شریک مطمئنی برای آمریکا نشان دهد. همچنین دقت در طرح «خاورمیانه بزرگ» - که در سال‌های اخیر مطرح شده است - نشان می‌دهد اسرائیل کانون توجه آمریکا در خاورمیانه است و برنامه‌ریزی‌های استراتژیست‌های آمریکایی بر قدرتمندتر کردن این رژیم در این منطقه متمرکز شده است.

در همین راستا، برای تهدید جمهوری اسلامی ایران و مهار آن از سال‌های دهه نود تاکنون، اسرائیل ابزار مهمی در دست آمریکا بوده است. البته این تهدید، سیاستی است که در عمل، با توفیق چندانی همراه نبوده، به‌نظر می‌رسد با توجه به تحولات

سیاسی پیش آمده در خاورمیانه (از جمله در لبنان، ترکیه، عراق و مصر) و گسترش نفوذ ایران در منطقه، بیش از هر چیز برای خود اسرائیل و در نتیجه آمریکا هزینه ساز و مشکل زا شده است.

مفهوم و چگونگی عملکرد لابی در فرآیند سیاست گذاری در ایالات متحده

اصطلاح «قدرت یهود در آمریکا» تعبیری است که (به ویژه در کشورهای اسلامی) برای توضیح علت جانبداری های آمریکا از اسرائیل استفاده می شود. به طور کلی، در مناطق دیگر نیز برای توضیح نفوذ سیاسی یهودیان در روند شکل گیری سیاست خارجی آمریکا در برخی زمینه ها (به ویژه مسائل خاورمیانه)، همین اصطلاح به کار می رود. در نظر مردم، ابعاد «لابی یهود» در آمریکا در حاله ای از رمز و راز قرار دارد؛ از این رو، تداعی کننده فراماسونری و دیگر انجمن های مخفی در طول تاریخ است.

واقعیت این است که در آمریکا، لابی مفهوم مذمومی ندارد و از فعالیت های غیرقانونی و زیرزمینی به شمار نمی رود. قدرت سیاسی در آمریکا بیش از هر کشور دیگری غیرمتمرکز و توزیع شده است. قانون اساسی ایالات متحده به افراد، گروه ها و سازمان های مختلف حق می دهد برای دفاع از منافع خود، نزد نهادهای قانون گذاری و اجرایی آن کشور، به اصطلاح «عریضه خواهی»^۱ کنند یا چانه بزنند. این امر موجب شده است، جریان ها و تشکلهای پرنفوذ بتوانند روند پیچیده و بغرنج تصمیم گیری سیاسی در آمریکا را تحت تأثیر قرار دهند.

لابی پدیده ای مختص یهودیان نیست و گروه های فشار مختلفی از اجتماع های مختلف نژادی و اجتماعی (به ویژه مهاجران و اقلیت های دینی یا حتی اصناف و صنایع بزرگ)، برای تأمین خواسته های خود نزد قوه های مجریه و مقننه آمریکا لابی می کنند. از مهم ترین لابی های قومی موجود در ایالات متحده، پس از لابی اسرائیل، می توان به لابی ارمنی، لابی چینی (تایوانی)، لابی کوبایی و لابی مکزیکی اشاره کرد (Ambrosio,)

2002). همچنین لابی صنایع نفتی و لابی صنایع اسلحه‌سازی نیز از جمله گروه‌های فشار مهم به‌شمار می‌رود.

شیوه توزیع قدرت میان لابی‌های مختلف یکسان نیست و هر گروه یا سازمانی که بتواند بهتر و با مهارت بیشتری از ابزار بازی سیاسی گروه‌های فشار استفاده کند، می‌تواند بر روند سیاست‌گذاری در حوزه مربوط به خود، تأثیر و نفوذ بیشتری داشته باشد. گروه‌های فشار، به‌ویژه در مواقعی که بر هدف خاصی تمرکز دارند، می‌توانند به‌طور مؤثری منافع خود را پیگیری کنند.

لابی‌ها معمولاً خواسته‌های خود را از راه‌های مختلفی دنبال می‌کنند؛ این راه‌ها به‌طور خلاصه عبارت‌اند از:

۱. برقراری ارتباط نزدیک با نمایندگان کنگره (مجلس و سنا) و تلاش برای ترغیب آنان به حمایت از خواسته‌های لابی در عرصه قانون‌گذاری. در این زمینه، گاهی حمایت‌های مالی از نمایندگان در هنگام مبارزه‌های انتخاباتی نیز به‌منزله تاکتیکی مؤثر به‌کار می‌رود. همچنین تعداد آرائی که طرفداران هر لابی می‌توانند برای یک نامزد نمایندگی کنگره فراهم کنند، اهمیت بسیاری دارد.

۲. تلاش برای اعمال نفوذ در قوه مجریه، از راه وارد کردن افراد مورد نظر لابی به پست‌های کلیدی در سطوح محلی، ایالتی و فدرال، و حمایت (هم از نظر کمک‌های مالی و تبلیغاتی و هم از نظر هدایت آرای طرفداران لابی به نفع فرد مورد نظر) از نامزدهایی که با نظرهای لابی در مبارزه‌های انتخاباتی (از فرمانداری تا ریاست‌جمهوری) همسو هستند.

۳. تلاش برای تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی، از راه‌های: کنترل رسانه‌ها و مطبوعات؛ نشر کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون؛ برگزاری جلسه‌های سخنرانی عمومی؛ تبلیغ در سطح دانشگاه‌ها و جذب دانشجویان.

به این ترتیب، می‌توان گفت لابی‌ها به‌طور کلی در دو سطح رسمی (حکومتی) و غیررسمی (اجتماعی) برای منافع و هدف‌های خود تبلیغ می‌کنند. البته توفیق هر لابی

در دست‌یابی به هدف‌های خود، ممکن است با سایر گروه‌های فشار مختلف باشد. واقعیت این است که این توفیق، متناسب با میزان دسترسی هر لابی به منابع قدرت (به‌ویژه منابع مالی) و نیز لایه‌های قدرت (سطوح تأثیرگذاری)، متفاوت است.

یکی از لوازم درک سیاست خارجی آمریکا و رمزگشایی از آن، به‌ویژه در ارتباط با مسائل خاورمیانه، شناخت عینی و واقع‌بینانه علت‌ها و عوامل قدرت صهیونیست‌ها در آمریکا و چگونگی کار لابی پرنفوذ صهیونیستی در آن کشور (به‌مثابه یکی از عوامل اثرگذار بر سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا) است. بی‌تردید چنین شناختی لازمه درک علت‌های اقدامات آمریکا و کسب امکاناتی برای تأثیرگذاری بر آن است.

لابی رسمی اسرائیل در آمریکا، شامل چند گروه فشار معهود، اما پر قدرت است که به‌طور رسمی به‌ثبت رسیده‌اند و وظیفه خود را تأثیرگذاری بر تصمیم‌های هیئت حاکمه آمریکا در رابطه با اسرائیل اعلام کرده‌اند. از مهم‌ترین این گروه‌ها می‌توان از کمیته امور عمومی آمریکا - اسرائیل موسوم به «آیک»^۱ نام برد. بیشتر اعضای رسمی و رهبران این کمیته یهودی هستند.

اما لابی صهیونیستی در آمریکا (به معنای اعم)، شامل سازمان‌ها، گروه‌های اجتماعی و جریان‌هایی اعم از یهودی و غیریهودی است که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، برای تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی در واشنگتن، با هدف تأمین منافع اسرائیل، به‌صورت گسترده‌ای تلاش می‌کنند. از سوی دیگر، یهودیان آمریکا سازمان‌ها و تشکلهای بی‌شمار و نیرومندی دارند که نمی‌توان آن‌ها را تحت عنوان کلی «لابی» دسته‌بندی کرد. تعداد زیادی از این تشکلهای فقط به حفظ اتحاد عمل یهودیان (در طیف وسیعی از امور، از جمله تشویق آن‌ها به شرکت در فعالیت‌های سیاسی محلی، منطقه‌ای و فدرال) مشغولند (Goldberg, 1997).

همچنین قدرت صهیونیست‌ها در آمریکا به عملکرد یهودیان محدود نیست. گروه‌های دیگری نیز در آمریکا وجود دارند که بدون اینکه اعضای آن‌ها را یهودیان

1. AIPAC (American-Israeli Public Affairs Committee)

تشکیل داده باشند، گاهی بیش از گروه‌های یهودی، در حفظ منافع اسرائیل می‌کوشند. در این باره، از مسیحیان دست راستی (که به مسیحیان صهیونیست نیز شهرت دارند) و نیز نومحافظه‌کاران می‌توان یاد کرد. از این رو، به نظر می‌رسد، نام لابی «اسرائیل» یا لابی «صهیونیستی» برای اشاره به موضوع مورد بحث، از عنوان لابی «یهودی» اصطلاح دقیق‌تری باشد.

مروری بر بحث‌های رایج دربارهٔ میزان نفوذ لابی اسرائیل در آمریکا

لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا چگونه کار می‌کند؟ آیا دربارهٔ قدرت آن اغراق شده است؟ در جریان تلاش برای درک این موضوع، تمایز بین تصوّرهای عامیانه از قدرت یهود در آمریکا و برداشتی که حاصل بررسی عینی و واقع‌بینانهٔ این پدیده باشد، اهمیت بسیاری دارد.

تصوّر نخست، تصویری تقدیرگراست که می‌تواند به یأس و تسلیم در برابر آنچه ناشناخته، مرموز و ناشی از قدرت نامحدود بازیگران ناپیدا پنداشته می‌شود، بینجامد؛ تصویری که در عمل، به سود همان لابی تمام می‌شود. اما در روش دوم، هدف آن است که به دور از حدس و گمان‌ها و توطئه‌پنداری‌های رایج، ریشه‌های واقعی قدرت صهیونیست‌ها در آمریکا را بشناسیم. برای به‌دست آوردن این شناخت، باید تنها مستندات و واقعیت‌ها را مبنای کار قرار داد. در بخش‌های بعدی این مقاله، می‌کوشیم با استناد به نظرهای گوناگون منتقدان و صاحب‌نظران آمریکایی، موضوع میزان نفوذ و تأثیر لابی صهیونیستی در روابط آمریکا و اسرائیل را از زوایای مختلف بررسی کنیم.

۱. نگاهی به لابی صهیونیستی به‌منزلهٔ جهت‌دهندهٔ اصلی سیاست خارجی آمریکا
موضوع لابی صهیونیستی در آمریکا به اندازه‌ای حسّاس است که به‌ندرت دربارهٔ آن بحث می‌شود و افراد یا رسانه‌های آمریکایی انگشت‌شماری به آن پرداخته‌اند.

سه سال پیش، دو استاد آمریکایی، جان جی مرشایمر، استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو، و استفان ام والت، استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه هاروارد، در تلاش برای پیدا کردن پاسخ این پرسش‌ها، با انتشار کتابی در آمریکا به بحث‌های مربوط به نقش لابی صهیونیستی در درون جامعه آمریکا و در سطح جهان، جان تازه‌ای دادند. این دو در کتاب مشهور خود با عنوان *لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا*، دلایل حمایت همه‌جانبه و بدون قید و شرط آمریکا از اسرائیل را به‌چالش کشیدند. یک سال پیش‌تر از انتشار این کتاب، یعنی در سال ۲۰۰۷، خلاصه‌ای از آن در نشریه *نقد کتاب* لندن به‌چاپ رسیده بود (Mearsheimer & Walt, 2006).

البته در دهه اخیر، نویسندگان دیگری نیز درباره نقد عملکرد لابی اسرائیل در آمریکا، آثار قابل توجهی منتشر کرده‌اند. برای نمونه، می‌توان به اثر دن فلشر با عنوان *تحوّل لابی اسرائیل در آمریکا، حدود قدرت و ظرفیت تغییر* (Fleshler, 2009)، کتاب میشل توماس درباره روابط آمریکا و اسرائیل (Thomas, 2007)، کتاب *قدرت اسرائیل در ایالات متحده*، نوشته جیمز پتراس (Petras, 2006) و نیز اثر پل فیندلی درباره تقابل اقدام‌های لابی اسرائیل با منافع مردم و نهادهای آمریکا (Findley, 2003) اشاره کرد. این آثار در تحلیل نقش و جایگاه لابی اسرائیل در آمریکا، رویکردی انتقادی دارند؛ اما برای رعایت اختصار و نیز به‌دلیل شباهت موضوع‌ها، در این مقاله به نقل مطالبی از کتاب مرشایمر و والت اکتفا می‌کنیم.

مرشایمر و والت از «لابی یهودیان» نامی نمی‌برند؛ زیرا معتقدند این گروه‌ها نماینده طرز فکر تمام یهودیان آمریکایی نیستند؛ همچنین بسیاری از افراد فعال در آن‌ها غیریهودی هستند. آن‌ها بر نام «لابی اسرائیل» تأکید دارند. به عقیده آن‌ها هدف اصلی «لابی اسرائیل» این است که آمریکا را متقاعد کند منفعی مشترک و گره‌خورده با منافع اسرائیل داشته باشد (Mearsheimer & Walt, 2007, pp. 6 - 9).

مرشایمر و والت فصلی از کتاب خود را به تشریح جزئیات حمایت‌های ایالات متحده از رژیم صهیونیستی اختصاص داده‌اند. این کمک‌ها شامل کمک‌های اقتصادی،

نظامی و دیپلماتیک است. آمریکا سالانه و به طور مستقیم، سه میلیارد دلار به اسرائیل کمک می‌کند که بزرگ‌ترین بخش آن کمک نظامی است. این مبلغ، بالاترین رقم کمک مالی واشنگتن به یک کشور محسوب می‌شود و تاکنون به مبلغی بیش از یک‌صد و پنجاه میلیارد دلار رسیده است. اسرائیل در میان کشورهای دریافت‌کننده کمک مالی از آمریکا، تنها دولتی است که کل این مبلغ هنگفت را یک‌جا و در ابتدای هر سال مالی دریافت کرده است و در قبال نحوه خرج کردن آن نیز هیچ الزامی به پاسخگویی در برابر دولت آمریکا ندارد (Ibid, pp. 24 - 31).

همچنین آمریکا برخی از محرمانه‌ترین اطلاعات و اسرار نظامی خود را - که حتی متحدان آن کشور در ناتو از آن‌ها محرومند - در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد؛ همین‌طور مدرن‌ترین و پیشرفته‌ترین اسلحه آمریکایی را به اسرائیل می‌فروشد؛ در عمل نیز نسبت به دستیابی تل‌آویو به سلاح هسته‌ای، مخالفتی نشان نداده است (Ibid, pp. 31 - 40). در عین حال، در مناقشه و مذاکره‌های صلح خاورمیانه، آمریکا به شدت از اسرائیل طرفداری می‌کند. ایالات متحده تاکنون بیش از سی و هفت قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل متحد را علیه اسرائیل وتو کرده و نیز به ندرت از آن رژیم به دلیل نقض وسیع حقوق بشر در سرزمین‌های اشغالی انتقاد کرده است (Ibid, pp. 40 - 48).

مرشایمر و والت سپس به دو دسته از مهم‌ترین دلایلی که بیشتر اوقات برای توجیه این گونه حمایت‌های بی‌قید و شرط آمریکا از اسرائیل مطرح می‌شود، اشاره می‌کنند:

۱. دلایل سیاسی که بر اساس آن‌ها، در جریان جنگ سرد و پس از آن و نیز در جنگ علیه تروریسم، اسرائیل به منزله متحد استراتژیک آمریکا شمرده می‌شود (Ibid, p. 60 - 51).

۲. دلایل اخلاقی که ضمن یادآوری ظلمی که در طول تاریخ بر قوم یهود رفته است، اسرائیل را تنها دموکراسی منطقه فرض می‌کند که در برابر انواع تهدیدهای همسایگان، از حقوق مشروع خود دفاع می‌کند و به همین علت، مستحق پشتیبانی

همه‌جانبه آمریکا (در مقام سردمدار و مبلغ اصلی دموکراسی و آزادی در جهان) است (Ibid, pp. 78 - 81).

به عقیده مرشایمر و والت، هیچ‌یک از این دو دسته دلایل، نمی‌توانند توجیه‌کننده حمایت بدون قید و شرط آمریکا از اسرائیل باشند. از دیدگاه آنان، حتی اگر وجود اسرائیل در جنگ سرد برای منافع آمریکا سودمند بود، با پایان یافتن دوران دوقطبی، دیگر نمی‌توان آن رژیم را شریک استراتژیک و سودآوری برای آمریکا تلقی کرد (Ibid, p. 58). به عبارت دیگر، آمریکا در حال حاضر، در ازای این همه کمک، چیز چشمگیری از اسرائیل دریافت نمی‌کند.

نویسندگان کتاب، این استدلال را که اسرائیل متحد استراتژیک آمریکا در «جنگ علیه تروریسم» در خاورمیانه است، نمی‌پذیرند. آنان معتقدند حمایت آمریکا از اسرائیل، خشم مبارزان فلسطینی را برمی‌انگیزد و در عین حال، به رنجش کشورهای عرب - که نفت آمریکا را تأمین می‌کنند - و خشم کشورهای مسلمان منطقه و جهان دامن می‌زند. لابی اسرائیل، به‌ویژه در دولت جرج دبلیو بوش، با ادعای واهی مبارزه علیه تروریسم، در حمله نظامی فاجعه‌بار به عراق، مقابله و جنگ روانی با کشورهای ایران و سوریه و نیز جنگ اسرائیل علیه لبنان در تابستان ۲۰۰۶، نقشی کلیدی داشته و دارد (Ibid, pp. 60-70).

همچنین این دو نویسنده نمی‌پذیرند که اسرائیل در برابر دشمنانش به حمایت آمریکا نیاز داشته باشد. به گفته آنها، اسرائیل غولی است که تا دندان مسلح است و در هر زمان، در استفاده از قدرت نظامی‌اش علیه غیرنظامیان تردیدی به خود راه نمی‌دهد. مرشایمر و والت نتیجه می‌گیرند: دلیل اصلی حمایت آمریکا از اسرائیل، بیشتر داخلی است و با فعالیت‌های لابی صهیونیستی ارتباط مستقیم دارد. به عبارت دیگر، اگر لابی صهیونیستی در آمریکا وجود نداشت، چه بسا روابط آمریکا با اسرائیل به مراتب کمتر و محدودتر از آنی بود که در حال حاضر مشاهده می‌شود (Ibid, p. 355).

نویسندگان کتاب در جریان بررسی منابع و دلایل نفوذ لابی اسرائیل در آمریکا، به قدرت اقتصادی آن اشاره می‌کنند. بیشتر نامزدهای نمایندگی مجلس در سطح ایالتی، فدرال و نیز قوهٔ مجریه (اعم از فرمانداری تا ریاست جمهوری) از کمک‌های مالی لابی صهیونیستی بهره‌مند می‌شوند (Ibid, pp. 152 - 164). از سوی دیگر، کمک‌های حامیان اسرائیل به فعالیت‌های تبلیغاتی خود در آمریکا، رقم‌های هنگفتی است که در برابر کمک‌های مشابه گروه‌های عرب - آمریکایی بسیار ناچیز به نظر می‌رسد.

همچنین عوامل فرهنگی گوناگونی (به‌ویژه میراث مشترک مذهبی مسیحی - یهودی و نیز احساس غالب هم‌ذات‌پنداری با اسرائیل در میان بسیاری از آمریکایی‌ها) باعث شده است لابی اسرائیل، در میان تمام رقیب‌های احتمالی (به‌ویژه در مقایسه با جامعهٔ آمریکایی‌های عرب‌تبار و مسلمان)، موقعیت برتر و منحصربه‌فردی داشته باشد. به گفتهٔ مرشایمر و والت، لابی اسرائیل در آمریکا، با حمله‌های گسترده به سیاست‌مداران و تحلیل‌گرانی که مواضع مورد نظر آن‌ها را ندارند، به شیوه‌ای مؤثر بر مباحث و صحنهٔ سیاسی آمریکا تأثیر می‌گذارد. افرادی که از حمایت آمریکا از اسرائیل انتقاد می‌کنند، می‌دانند باید خود را برای مبارزه‌ای سخت و همه‌جانبه آماده کنند. به همین دلیل، بسیاری از آن‌ها از ابراز این انتقاد خودداری می‌کنند تا دچار دردسر نشوند. به عقیدهٔ مرشایمر و والت، اتهام «یهودستیزی»^۱ به حربه‌ای در دست لابی صهیونیستی تبدیل شده تا به وسیلهٔ آن، افراد منتقد اسرائیل را به سکوت وادار کند. نتیجهٔ این سکوت موجب خلأ بحث و گفتگو دربارهٔ حمایت آمریکا از اسرائیل شده، به سیاست آمریکا در خاورمیانه جهت می‌دهد (Ibid, pp. 9 - 14, 188 - 196).

مرشایمر و والت در کتاب خود، هستهٔ اصلی لابی اسرائیل را سازمان‌هایی چون کمیتهٔ روابط عمومی آمریکایی اسرائیل (آپیک)، کمیتهٔ یهودیان آمریکا، انجمن رؤسای سازمان‌های یهودی آمریکا و نیز گروه‌های مسیحی صهیونیست ذکر می‌کنند. آن‌ها معتقدند، این سازمان‌ها را نیروهای تندروی کنترل می‌کنند که با هدف‌های

توسعه طلبانه حزب لیکود اسرائیل همسو هستند و برخلاف مفاد قرارداد صلح اسلو عمل می‌کنند (Ibid, pp. 111 - 150).

همچنین لابی اسرائیل در طول ۲۵ سال گذشته، در شمار مهم‌ترین مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی آمریکا مثل: مؤسسه امریکن اینترپرایز^۱، مؤسسه بروکینگ^۲، مرکز سیاست امنیتی، مؤسسه تحقیقات سیاست خارجی، بنیاد هریتیج^۳، مؤسسه هادسن^۴ و... نفوذ کرده است و در این مراکز مطالعاتی حضوری تعیین‌کننده دارد.

طرفداران اسرائیل در رسانه‌ها و دانشگاه‌ها نیز حضور فعالی دارند. بیشتر تحلیل‌گران روزنامه‌های مشهور و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی از اسرائیل حمایت می‌کنند و بیش از ۲۰۰ واحد سازمان آپیک در دانشگاه‌های آمریکا شیوه گفتار و رفتار استادان و دانشجویان را در قبال اسرائیل رصد می‌کنند (Ibid, pp. 168 - 185).

بی‌تردید، مهم‌ترین پایگاه لابی اسرائیل، حوزه قانون‌گذاری و اجرایی آمریکاست. این لابی نفوذ بسیار گسترده‌ای در کنگره آمریکا دارد؛ تا اندازه‌ای که به تعبیر مرشایمر و والت، اسرائیل از هرگونه انتقادی در کنگره «مصونیت» دارد. بسیاری از اعضای کنگره و نمایندگان مجلس، در جریان مبارزه‌های انتخاباتی، از حمایت‌های مالی و تبلیغاتی لابی صهیونیستی برخوردار می‌شوند و به‌سختی می‌توان تصور کرد اعضای کنگره بتوانند موضع انتقادی و مستقلی نسبت به اسرائیل اتخاذ کنند و در انتخابات آینده، برای ورود به کنگره بخت دوباره‌ای داشته باشند.

لابی صهیونیستی از راه ارسال ایمیل‌های گسترده و کنترل مطبوعات و رسانه‌ها می‌تواند به راحتی بخت کسی را برای کسب کرسی نمایندگی مجلس افزایش یا کاهش دهد. همچنین این لابی در قوه مجریه نیز اعمال نفوذ می‌کند. هدف لابی جلوگیری کردن از انتصاب افرادی در مقام وزیر امور خارجه است که نسبت به اسرائیل نظرهای

-
1. American Enterprise Institute
 2. Brookings Institute
 3. Heritage Foundation
 4. Hudson Institute

انتقادی داشته باشند. همچنین، تقریباً تمام نامزدهای ریاست‌جمهوری آمریکا باید برای افزایش بخت خود برای پیروزی در انتخابات، پیشاپیش تعهد و پابندی خود را به گسترش همه‌جانبه روابط با دولت اسرائیل اعلام کنند (Ibid, pp. 151 - 167).

با این حال، قدرت لابی یهود در آمریکا تنها یکی از دو عامل اصلی مؤثر در شکل‌گیری سیاست خاورمیانه‌ای واشنگتن است. عامل دیگر - که در چشم‌انداز تاریخی مهم‌تر بوده - منافع استراتژیک آمریکا در خاورمیانه است. عامل دوم از اواخر دهه ۱۹۶۰ بر سیاست آمریکا در قبال خاورمیانه تأثیری تعیین‌کننده داشته و برای لابی طرفدار اسرائیل حوزه عمل گسترده‌ای به وجود آورده است. این دقیقاً دیدگاهی است که گروهی از منتقدان نظریات مرشایمر و والت بر آن تأکید و اصرار می‌کنند. در مطالبی که پس از این خواهد آمد، به بررسی مختصر این دیدگاه می‌پردازیم.

۲. نگاهی به لابی صهیونیستی به‌منزله عاملی فرعی در سیاست خارجی آمریکا

بدون در نظر گرفتن انتقادهای فراوانی که گروه‌های طرفدار اسرائیل (در داخل و خارج از آمریکا) نسبت به کتاب مرشایمر و والت داشتند (که البته دور از انتظار هم نبود)، گروهی از اندیشمندان صاحب‌نام و معتدل آمریکایی نیز از زاویه‌ای دیگر و با هدفی غیر از دفاع از لابی صهیونیستی، نظریات مرشایمر و والت را نقد کرده‌اند.

انتقاد این گروه از این نظر مهم بود که برخی از آن‌ها از چهره‌های موسوم به چپ‌گرا در محافل آکادمیک آمریکا به‌شمار می‌روند و از منتقدان سرسخت سیاست‌های سلطه‌گرانه ایالات متحده هستند. چهره مشهور این دسته از منتقدان، نوآم چامسکی و تعداد دیگری از همفکران او (همچون جوزف ماساد^۱، استاد تاریخ اندیشه سیاسی معاصر عرب در دانشگاه کلمبیا، و استفان زونس^۲، استاد علوم سیاسی در

1. Joseph Massad
2. Stephan Zunes

دانشگاه سان فرانسیسکو)، در سلسله مقاله‌هایی دلایل مخالفت خود را با نظرهای مرشایمر و والت تشریح کردند.

به گمان ایشان، اسرائیل کمک‌های زیادی به منافع ایالات متحده کرده است و به همین دلیل، اقدامات و خواسته‌های لابی صهیونیستی در آمریکا نیز برخلاف سیاست‌های عالی آمریکا در سطح جهان و در خاورمیانه نبوده است. به گفته آنان، آمریکا در حمایت از اسرائیل، منافع استراتژیک دارد. به عبارت دیگر، اگرچه نقش لابی صهیونیستی (اعم از طرفداران یهودی و غیریهودی اسرائیل در آمریکا) بسیار مهم، مؤثر و حتی در مقاطعی تعیین‌کننده بوده، به نظر می‌رسد منافع استراتژیک آمریکا نیز در تداوم سیاست‌های آمریکا در قبال اسرائیل نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است (Chomsky, 2006; Zunes, 2006; Massad, 2006).

اگر اهمیت اسرائیل برای واشنگتن تنها از قدرت مالی، تشکیلاتی و سیاسی طرفداران آن رژیم در آمریکا نشأت می‌گرفت، حمایت آمریکا از اسرائیل می‌باید تابع قدرت لابی صهیونیستی در آمریکا می‌بود و متناسب با افزایش آن رشد می‌کرد؛ حال آنکه در عمل چنین نبوده است.

چامسکی، ماساد و زونس برای رد نظر مرشایمر و والت درباره اهمیت نقش لابی اسرائیل در شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا، به دلایلی اشاره می‌کنند که مهم‌ترین آن‌ها را می‌توان به این ترتیب خلاصه کرد:

۱. گروه‌ها و سازمان‌هایی در میان جامعه یهودیان آمریکا وجود دارند که برخلاف حمایت کلی از اسرائیل، با ادامه روند اشغالگری، توسعه شهرک‌سازی و حمایت بدون قید و شرط ایالات متحده از اسرائیل مخالفند.

۲. میان سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه و سیاست‌های این کشور در دیگر نقاط جهان ارتباط نظام‌مند وجود دارد؛ به این معنا که سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا چیزی جدا از مجموعه سیاست خارجی آمریکا به‌طور اعم نیست. بنابراین، نمی‌تواند فقط از خواسته‌های لابی اسرائیل نشأت گرفته باشد. به‌طور کلی، آمریکا در سیاست خارجی

خود جهت‌گیری سلطه‌جویانه و امپریالیستی دارد؛ اسرائیل نیز وسیله‌ای برای تأمین هدف‌های سیاست خارجی آمریکا در این راستا است و به هیچ‌وجه استثنایی بر قاعده محسوب نمی‌شود.

۳. اسرائیل دارایی استراتژیکی برای آمریکا محسوب می‌شود و در دهه‌های گذشته، به منافع ایالات متحده در خاورمیانه خدمت بسیاری کرده است.

۴. هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه، بارها برخلاف منافع بلندمدت ایالات متحده، سیاست‌های اشتباهی را اعمال کرده‌اند؛ بدون اینکه آن سیاست‌ها ربطی به اعمال نفوذ لابی صهیونیستی داشته باشد.

۵. حکومت آمریکا هر وقت اراده کرده، توانسته است در برابر فشار لابی‌های مختلف مقاومت کند و سیاست خود را مستقل از اعمال فشار لابی‌ها تنظیم نماید. برای مثال، می‌توان به فروش جنگ‌افزارهای پیشرفته به عربستان سعودی (برخلاف میل لابی اسرائیل) و نیز به برقراری روابط دیپلماتیک با چین (برخلاف نظر لابی تایوانی) در دهه هفتاد میلادی اشاره کرد.

۶. نقش کنگره در تدوین سیاست خارجی، محوری و تعیین‌کننده نیست. بنابراین، نفوذ لابی اسرائیل در کنگره، نمی‌تواند بر روند سیاست‌گذاری خارجی آمریکا تأثیر فراوانی بگذارد.

۷. تمام نظرهای جانبدارانه نمایندگان مجلس آمریکا نسبت به اسرائیل، از کمک‌های مالی لابی صهیونیستی به مبارزه‌های انتخاباتی نمایندگان نشأت نمی‌گیرد؛ چنین نظرهایی، در برخی موارد، از گرایش‌های لیبرالیستی افراطی آن‌هایی ناشی می‌شود که با روند شکل‌گیری اسرائیل، از موضع یک آمریکایی هم‌ذات‌پنداری می‌کنند. بر این اساس، چامسکی و سایر همفکرانش نتیجه می‌گیرند که لابی اسرائیل را نمی‌توان به‌تنهایی مسئول سیاست خارجی ناموفق آمریکا در خاورمیانه قلمداد کرد. به عقیده آنان، حتی بدون وجود لابی اسرائیل هم کاملاً بعید بود ایالات متحده در سیاست خارجی خود به حقوق بشر و حقوق بین‌الملل احترام بگذارد. آنان همچنین به سایر

گروه‌های قدرتمند (مانند شرکت‌های نفتی و صنایع اسلحه‌سازی) اشاره می‌کنند و معتقدند میزان نفوذ و تأثیر ایدئولوژیک آن‌ها بر سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه، اگر بیشتر از لابی اسرائیل نباشد، به‌طور قطع کمتر نیست.

به نظر این منتقدان، لابی اسرائیل در آمریکا دقیقاً به این سبب قدرتمند شده است که اسرائیل با منافع ایالات متحده در سطح جهان همسویی دارد. به عبارت دیگر، اگر فرضاً در اسرائیل حکومتی کاملاً چپ‌گرا و ضدامپریالیستی حاکم بود، وجود لابی نمی‌توانست به‌تنهایی به روابط آمریکا و اسرائیل گرمی بدهد. پس نفوذ زیاد لابی در نظام قانون‌گذاری و اجرایی آمریکا، به‌دلیل اهمیت اسرائیل در حمایت از منافع آمریکاست، نه برعکس (Chomsky, 2006; Zunes, 2006; Massad, 2006).

برآیند

بر اساس آنچه در این مقاله به‌اختصار گفته شد، لابی اسرائیل در جهت‌دهی به سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه، نقش پررنگ و نفوذ بسیاری دارد. البته این مطالب، نباید باعث غفلت از این حقیقت شود که رژیم صهیونیستی نیز به‌طور ذاتی جایگاه استراتژیک والایی برای آمریکا دارد و این کشور برای تضمین و تأمین منافع خود در خاورمیانه به کمک اسرائیل نیازمند است. علاوه بر منافع استراتژیک اسرائیل برای آمریکا در خاورمیانه (در دوره قبل و بعد از جنگ سرد)، بدون در نظر گرفتن نقش لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا، مجموعه عوامل دیگری نیز در ایجاد روابط استراتژیک میان دو کشور مؤثر بوده است. وابستگی آمریکا به نفت، مسئله تروریسم، مهار ایران و عراق و این ادعای رایج در آمریکا که گویا اسرائیل تنها دموکراسی در خاورمیانه است، در تقویت مبانی روابط استراتژیک میان دو کشور نقش داشته است.

لابی طرفدار اسرائیل در آمریکا (اعم از یهودی و غیریهودی)، در تقویت و استمرار این روابط نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای داشته است. عناصر تشکیل‌دهنده این لابی در آمریکا، از خود به‌منزله شهروندانی که برای پیشبرد منافع و نظریاتشان حق

تشکل و تلاش دارند، یاد می‌کنند. زمینه‌های موجود در آمریکا هم امکان داده است تا آن‌ها از ابزارها و اهرم‌های موجود در نظامی دموکراتیک، برای پیشبرد نظرهایشان استفاده کنند. در مجموع، می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که تلفیقی از نظرهای مرشایمر و والت با نظرهای منتقدان آنان (از جمله چامسکی، زونس و ماساد)، بهترین دیدگاه را درباره جایگاه لابی اسرائیل در آمریکا فراروی ما قرار می‌دهد.

از سویی، بر اساس آنچه مرشایمر ترسیم می‌کند، نقش و نفوذ لابی صهیونیستی در ساختار قانون‌گذاری و اجرایی آمریکا انکارشدنی نیست و بدون تردید، در مقایسه با هر اقلیت قومی دیگری در آمریکا، قدرت بیشتری دارد. اما از سوی دیگر، به تعبیر منتقدان، تأکید بیش از حد بر قدرت لابی، چه‌بسا در عمل همان چیزی را ارزانی اعضای آن می‌کند که آرزویش را دارند؛ یعنی تسلیم و انفعال افکار عمومی در برابر این تصور که لابی صهیونیستی در آمریکا گرداننده اصلی صحنه سیاست است و می‌تواند هر کاری بخواهد، انجام دهد و هر نوع مخالفتی با آن، بی‌فایده و محکوم به شکست است. همچنین تأکید بیش از حد بر نقش لابی می‌تواند برای دولت‌مردان آمریکایی دستاویزی باشد تا به واسطه آن، تمام نقص‌ها و اشتباه‌های سیاست‌های خود را در خاورمیانه، با فرافکنی و نسبت دادن آن‌ها به نفوذ لابی توجیه کنند.

رابطه نقش لابی صهیونیستی و پیوند میان آمریکا و اسرائیل، رابطه‌ای پیچیده است که به درستی نمی‌توان تقدّم یا تأخّر یکی بر دیگری را اثبات کرد. اما مهم این است که لابی صهیونیستی در پی اعمال نفوذ در سیاست خارجی آمریکا (به‌طور اعم) و سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا (به‌طور اخص) است و این هدف را به‌طور کاملاً آشکاری اعلام کرده است. لابی صهیونیستی به دنبال نزدیک و مستحکم‌تر کردن روابط واشنگتن و تل‌آویو است. به‌طور هم‌زمان، روابط گرم آمریکا و اسرائیل - که در حوادث تاریخی گذشته، به‌ویژه تاریخ قرن بیستم ریشه دارد - فضای بیشتری را برای فعالیت در اختیار لابی قرار می‌دهد.

از جنبه نظری، هرچه روابط کشور A با کشور B نزدیک‌تر باشد، بر قدرت لابی طرفدار B نزد A افزوده می‌شود. از سوی دیگر، هرچه روابط کشور A با کشور C مشکلات بیشتری داشته باشد و B نیز با C در شرایط دشمنی باشد، لابی طرفدار B قدرت تأثیرگذاری بیشتری بر A علیه C دارد. اما هرچه روابط A با C بهتر باشد، از میزان تأثیرگذاری لابی طرفدار B علیه C کاسته می‌شود.

به این ترتیب، می‌توان گفت: قدرت زیاد لابی اسرائیل در آمریکا در درجه نخست، محصول روابط نزدیک آمریکا و اسرائیل است. همچنین، به دلیل اینکه بعضی از کشورهای دشمن رژیم صهیونیستی، روابط نزدیکی با آمریکا ندارند، لابی اسرائیل در هدایت سیاست خارجی آمریکا علیه این کشورها، توانمندی ویژه‌ای یافته است. برای نمونه، می‌توان به مورد جمهوری اسلامی ایران و یا دولت منتخب مردم فلسطین (حماس) اشاره کرد. برعکس، با وجود آنکه دسته‌ای از کشورهای مسلمان که روابط نزدیکی با ایالات متحده دارند (مانند عربستان سعودی، پاکستان و ترکیه)، در برخی موارد مواضعی علیه رژیم صهیونیستی اتخاذ کرده‌اند، میزان تأثیرگذاری لابی اسرائیل علیه این کشورها به‌نحو قابل توجهی محدودتر بوده است. البته برخی دیگر از کشورهای مسلمان نیز کوشیده‌اند برای مصون ماندن از آسیب‌های ناشی از نفوذ لابی اسرائیل در آمریکا، روابط خود را به‌طور همزمان با ایالات متحده و رژیم صهیونیستی گسترش دهند؛ از جمله این کشورها می‌توان به مصر، تونس، اردن، قطر، دولت ساف در فلسطین و نیز جمهوری آذربایجان اشاره کرد.

مسلم است که اسرائیل احتمالاً می‌تواند بدون وجود لابی هم به روابط خود با آمریکا ادامه دهد؛ اما با وجود لابی قدرتمند صهیونیستی، ایالات متحده برای رسیدن به سیاست خاورمیانه‌ای متعادل به‌طور قطع با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو خواهد شد.

منابع

- فیندلی، پ. (۱۳۷۸). فریب‌های عمدی، حقایقی در مورد روابط آمریکا و اسرائیل. ترجمه محمدحسین آهویی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- شون بام، د. (۱۳۸۱). ایالات متحده و اسرائیل. ترجمه محمود ملکی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- مرشایمر، ج. ج. و والت، ا. م. (۱۳۸۷). گروه فشار اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا. ترجمه رضا کامشاد. تهران: نشر فرزانه.
- اسدی، پ. (۱۳۸۱). نقش لابی اسرائیل در سیاست خارجی ایالات متحده. کتاب آمریکا ۳: ویژه روابط آمریکا - اسرائیل. تهران: مؤسسه ابرار معاصر.
- Ambrosio, T. (2002). *Ethnic Identity Groups and US Foreign Policy*. London: Praeger.
- Ball, G. W. & Ball, D. B. (1992). *The Passionate Attachment, America's Involvement with Israel, 1947 to the Present*. New York and London: W. W. Norton and Company.
- Chomsky, N. (2006, March 28). *The Israel Lobby*. Z. Net [on-line], available: <http://www.zcommunications.org/the-israel-lobby-by-noam-chomsky>.
- Findley, P. (2003). *They Dare to Speak Out: People and Institutions Confront Israel's Lobby*. Lawrence Hill.
- Fleshler, D. (2009). *Transforming America's Israel Lobby, The Limits of It's Power and the Potential for Change*. Washington D.C: Potomac Books, Inc.
- Goldberg, J. (1997). *Jewish Power: Inside the American Jewish Establishment*. Basic Books.
- Little, D. (2003). *American Orientalism, the United States and the Middle East Since 1945*. London and New York: I.B Tauris.

- Massad, J. (2006). Blaming the Lobby. *Al-Ahram Weekly*, No. 787, March 23-29 [on-line], available:
<http://weekly.ahram.org.eg/2006/787/op35.htm>.
- Mearsheimer, J. & Walt, S. (2007). *The Israel Lobby and US Foreign Policy*. New York: Farrar, Straus and Giroux.
- Mearsheimer, J. & Walt, S. (2006). The Israel Lobby. *London Review of Books*, Vol. 28, No. 6, March 23 [on-line], available:
<http://www.lrb.co.uk/v28/n06/john-mearsheimer/the-israel-lobby>.
- Petras, J. (2006). *The Power of Israel in the United States*. Clarity Press, Inc.
- Thomas, M. (2007). *American Policy Toward Israel*. London and New York: Routledge.
- Terry, J. (2005). *US Foreign Policy in the Middle East: The Role of Lobbies and Special Interest Groups*. Pluto Press.
- Zunes, S. (1996). The Strategic Functions of US Aid to Israel. *Middle East Policy*, Vol. 4, No. 4, October [on-line], available:
www.geocities.com/capitol-hill/Senate/7891/Zunes.html.
- Zunes, S. (2006). Israel Lobby: How Powerful Is It Really? *Mother Jones*, May 18 [on-line], available:
<http://motherjones.com/politics/2006/05/israel-lobby-how-powerful-it-really>.